

سقوط

زندگی من بازیچه او هام و خیالات شده است
و اینکه بروی جاده اسفالت جاریست
خون منست
آه...
ای تقدیر
شوم ترین حقیقتی تو
ونحس ترین دروغ
بنگرید
بنگرید
بنگرید که چگونه قلب من
پارچه پارچه پارچه میشود
بنگرید

واز خون دلم
جام لبریز شراب بنوشید
که من چو نام خویش
سرخ و آتشین ام
بنوشید و دیگر مرا
بجز از مستی
بیاد نیاورید
که دیگر من نیز
یک خیال مستی افزایش
که دیگر نشء جز نام خود ندارم

در آن بلند ها
پرنده با دو بال افکنده
نقطه صعودی زمان را
می پیماید
و آفتاب خویش را شاید
در میان خاشاک زمین می جوید
آه...
بنگرید

بنگرید
بنگرید چگونه خون من از رگهایی من جاریست

انگار من رابعه ام
که در سرد ترین درجه انجماد زندگی
با آتش سیال
با آتش سیال بر دیوار های تقدیر خود
شعر جنون می نویسم
و این حارث است
که با تیشه رنگین روایات
ریشه های تنم بریده است
من در سکوت پر ابهت تنهایی ها
قطره

قطره
قطره فرو تر میروم

و فریاد خاموش من
بگوش هیچ نا آشنایی نمیرسد
پسر کعب؟؟؟
(نه) همجنسان منند
من محکوم زندان عقاید آنهایم
که پرواز را حرام میدانند
و آفتاب را در زیر خاشاک پنهان میکنند
بنگرید
بنگرید
که در آشیان فریاد
از خون من سیراب شده اند

این جوجه هایی منست
با منقارها و پنجه های خون آلود
در انتظار آنکه
جگر مرا پارچه پارچه کنند
فریاد میکشند
و من آفتاب را در زیر آشیانه پنهان می بینم
ای تقدیر
ای شوم ترین حقیقت
چگونه بازیچه این دام تو شدم
منکه هر موج تراچو صخره استوار
در هم شکستم
چگونه خود بشکستم
ای تقدیر
ای فریب مجسم
ستیز خونین من با تو است
هر گز خاموش نخواهم شد
فریاد خاموش من واژه (نه) است
که در این بن بست زمان
از هم می پاشد

سوما کاویانی

22، 1 2 ، 2 000